

شناسنامه:

فصلنامه فرهنگی عقیدتی، طنز، اجتماعی و ادبی **خمپاره** ● شماره مجوز: ۹۷۵۱۴ از دانشگاه فردوسی مشهد ● سال اول، شماره اول ● صاحب امتیاز، سردبیر و مدیر مسئول: **محمد ادیب حاجی باقری** ● طراح و صفحه آرا: **حسین فکور ریکتا**



دلستر فقط استوایی!!

+ای بابا! عجب غلطی کردم از خونه فرار کردم! اینجا که هیچی واسه خوردن پیدا نمیشه.
-من که اصلا پشیمون نیستم، از گشنگی بمیرم بهتر از اینکه که اون دختره هرروز به دوجین خلاقیت روم پیاده کنه. با اون صداس... اه... روزی پنجاه بار فشارم میداد میگفت پیشی من کیه؟! خب لامصب اگه بذاری زنده بمونم، منم! تو واسه چی فرار کردی؟

+بنظرت من سگم؟

-نه جسارت نباشه... آقایی!

+نه خب من واقعا سگم، سگ صورتی دیده بودی؟! چون میزت توالیت خانم صورتی بود، هفت هشت دست رنگم زدن که صورتیم قشششنگ با صورتی میزت توالیتش ست بشه! تازه قبلا که از این کتونی شبرنگ فسفریا می پوشید، منو فسفری کرده بود که وقتی می ریم بیرون، با ست مون ملتو زخمی کنیم! بیا این عکسمو ببین.

-تو موبایل داری؟ بلوتوثم داره!؟

+اندرویده ها! دوربین جلوش ۱۳۰عه، بیا این عکسمو ببین...

-اوه اوه، شکتجهت می داد!؟

+نه بابا، ناخن که چه عرض کنم چنگولامو لاک زده بود، واسه اینکه نمالم اینور اونور لاکم خراب شه، دست و پامو می بست به تخت. همش ام میومد بانی از این دلستر انگورا بهم می داد، تو این یه سال نتونستم حالیش کنم من استوایی دوست دارم. همه جام میشینه می گه دخترم فلان، دخترم بهمان... درحالیکه من اصلا پسرم!!

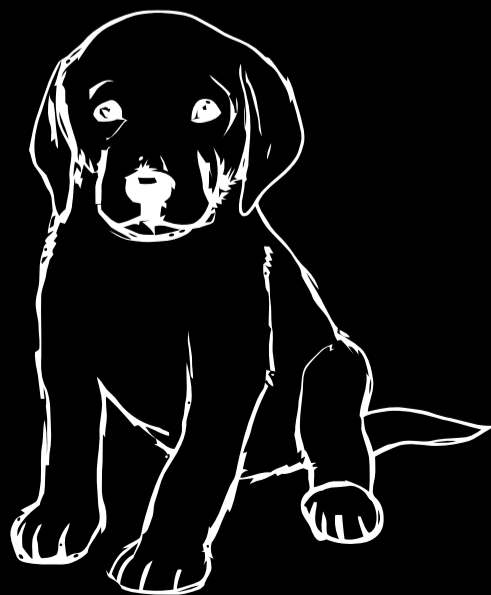
-دلت خوشه ها! صاحب من بعد این همه مدت هنوز فکر میکنه من گربه ام، جنسیت پیش کش! اینکه بدونه چه دلستری دوست دارم که دیگه هیچی!

+مگه تو گربه نیستی؟

-به این پشت بازو میاد مال یه گربه باشه؟ من خیر سرم پلنگ مازندرانم! انقد صاحب قبلیم ناخنامو سوهان کشید و موهامو بیگودی بست، تمام هورمونام بهم ریخت، شکل گربه شدم. آخرشم به قیمت گربه فروختم به این دختره.

+عه عه! وایسا اونجا کنار اون سطل آشغال، ازت یه عکس بگیرم بذارم تو پیجم بگم باهات چیکار کردن!! پلنگ بیچاره...

-جلو بازو بیفته تو عکسا... بالاخره پلنگی گفتن!



عجب موزه دیگری

و عام المنفعه! انگلیسی که به پاچه عراقی ها آویزان شده بود تا بیاید محض رضای خدا مین ها و بمب های انگلیسی را که داعش توی شهرهای عراق کاشته است جمع آوری کند و برود، وقتی موافقت دولت عراق را گرفت و آمد و کارش تمام شد و رفت، معلوم شد هنوز فرق مین گوجه ای و آثار باستانی چند هزارساله را نمی داند و مجبور شده همه را یکجا بالا بکشد توی کشتی و ببرد در همان انگلیس پهن کند ببیند کدام مین است و کدام آثار باستانی؟! البته حق باشماست و این اتفاق هم ممکن است به دلیل ضعف آموزش و عدم حضور در کلاس های کنکور اتفاق افتاده باشد. باشد، ما که بخیل نیستیم!

حالا که اینطور شد، فرانسه را چه می گویی که چنان مهد دموکراسی اش را در آستین مردم کشورش فرو کرد که هنوز ده - بیست هزار نفر از آنها پیدایشان نشده و معلوم نیست توی کدام موزه یا کتابخانه عمومی دارند تاریخ دیکتاتوری جهان ماقبل قرون وسطی را فیش برداری می کنند! این مردم هم که می گویم نه پلیس کشته اند و نه به پاسگاه نیروهای امنیتی حمله کرده اند و نه حتی قصدشان سرنگونی نظام فرانسه و تقدیم کشورشان به یک کشور بیگانه بوده است. بلکه ا

مرغ و اقلام ضروری زندگی، آدرس شبکه های مجازی و فلان نرم افزار مکالمه را می دهد، آنتن هایش حساس می شود که چه کسی، چه چیزی را چه وقت، دنبال چه نخودسیاهی فرستاد!؟

اصلا تو که اینقدر حرف مرا رد می کنی و اصرار داری که دیگر چیز شگفت انگیزی در دنیا نیست، خبر داری که توی همین ونزوئلای خودمان، مردم به یک نفر شماره یک رأی داده اند اما یک نفر شماره سه، رفته پشت تریبون و خودش را رییس جمهور اعلام کرده با نسبت آرای بالا!؟! خب بله این خیلی شگفت انگیز نیست و قبلا در برخی کشورها که اول اسمشان ایران است، سابقه داشته اما قسمت تعجب آلودش اینجاست که آمریکا هم منشور حقوق بشر را در سرویس بهداشتی - ببخشید - سرویس امنیتی اش مثل تخم چشم هایش نگه می دارد هم ریاست جمهوری همان فرد سه را تایید کرده و تبریک هم گفته تازه!

حالا شما بگو این خیلی هم عجیب نیست و همین آمریکا با کودتا و کشتن مردم بی گناه، برداشت نیم پهلوی را دوباره آورد در سعدآباد تا بتواند اصل چهار ترومن را بیشتر به فروش برساند. باشه، قبول! این را چه می گویی که یک موسسه خیریه

هست برادر من. هست خواهر من. حالا شما تا صبح روی یک پای مرغات بایست و بگو نیست، اما من می گویم هست. خوب هم هست. هنوز هم توی این دنیای درندشت، چیزهایی هست که ما نه دیده ایم و نه شنیده ایم و نه خورده ایم و نه... این را همینطور هر تکی و از روی باد معده نمی گویم. توی این موبایل ها و فضای مجازی هم خواننده ام که زود دربیایی و بگویی اینها که چرند است و از هر هزارتا یکی دسته ندارد. خودم با همین جفت چشم های درشتام دیده ام. لازم هم نیست رفته باشم میان جنگل های بکر و دست نخورده وسط آفریقا تا از رییس فلان قبیله بدوی استعلام کنم تا ببینم هنوز پوست سوسمار به خودشان می بندند یا برگ درخت از گیل! همینجا از همین خانها هم صد کرده ام همه ماقوع را و می توانم تا فیهاخالدون آن را برایت ترجمه و تحلیل کنم. مثلا همین شورای ملی نخودایران! دیدی چشمهایت گرد شد؟! بله... ما یک شورایی داریم به نام شورای ملی نخود ایران که بر تولید، تکثیر، صادرات و واردات نخود ایران نظارت دقیق و موثر دارد و لحظه به لحظه نخودها را رصد می کند در حد تیم ملی! از اسمش هم معلوم است: شورای ملی! همین شورا است که وقتی دولت به جای گوشت و

اراده پنهان من

مردم فقط گفته‌اند آهای پولدارها و تریلیاردرهای عزیز و گرامی! لطف کنید، بزرگواری کنید، منت سر ما بگذارید کمی پای مبارک را از روی گلوی ما بردارید تا حداقل یک نفس بکشیم و بتوانیم چرخ‌های اقتصاد و کارخانه‌هایت را بچرخانیم. حرف بدی هم نزدند طفلکی‌ها. حق باشماست، این قسمت تعجب‌انگیز آن نبود بلکه قسمت تعجب‌انگیز آن اینجا هم نبود که دولت دموکراتیک و جمهوری خالی فرانسه، نه مثل آمریکا مردم را کشته و نه مثل آلمان سگ به جان‌شان انداخته و نه مثل انگلیس با پلیس سوار از رویشان رد شده، (جای جالب توجه‌اش اینجاست)، پلیس فرانسه به دستور دولت فرانسه - این مهد دموکراسی و کافه و قهوه و ادبیات و غیره - میان صف مخالفان آمده و خوب‌هایشان را برداشته با خودش برده تا موزه عبرت خودشان را به آنها نشان بدهد. برخی را حتی با من بمیرم و تو بمیری راضی کرده که بروند و موزه لوور را نگاه کنند و ببینند دولت فرانسه در طول تاریخ کوتاه خودش چقدر آثار باستانی و فرهنگی کشورهای دیگر را برداشته آورده فرانسه تا مردمش افتخار کنند به این همه فرهنگ و کافه و قهوه و با کلاسی و اینها.

حالا این وسط چند نفر در راهروهای تودرتوی موزه گم شده‌اند یا توسط اسکلت دایناسورهای سالن پشتی خورده شده‌اند و هیچ اطلاعی از سرنوشت‌شان در دست نیست، اینکه دیگر تقصیر دولت فرانسه نیست. خوب می‌خواستند کاتالوگ موزه را درست مطالعه کنند ببینند کجا به کجاست تا گم نشوند.



ایران یکسره در مشت آمریکا بود، در دست آمریکا بود؛ همه‌ی اجزای اصلی وجود کشور با اراده‌ی آمریکایی‌ها حرکت میکرد؛ امام آمد و به‌وسیله‌ی این مردم، آمریکا را از این مملکت بیرون کرد؛ باید هم دشمن باشند، باید هم دشمنی بکنند؛ و دارند میکنند، همین حالا دارند دشمنی میکنند.

ارشیو بروز نشریات دانا

شجویی دانشگاه فردوسی مشهد

Sanad

نحوه دریافت حمایت مالی

نحوه ثبت آرشیو نشریه

نحوه در خواست مجوز نشریه

نحوه شرکت در جشنواره نشریات

اسناد و آئین نامه ها • دستور العمل نشریات دانشگاهی

لیست نشریات فعال

در سایت سنند • sanad.um.ac.ir

اطلاعات کامل در خصوص کمیته ناظر بر نشریات

اخبار و اعلان های خانه نشریات

آرشیو کامل نشریات دانشجویی